

از آستارا تا آستانه

جناب آقای شهباز

مقاله آقای عبدالمجید مجید فیاض در باره پدر بزرگم حاجی حسین آقای ملک مندرج در شماره ۵۳ ره آورد را باشوقی هرچه تمامتر خواندم. بعضی خاطرات جوانی تداعی شد، از جمله اینکه در مشهد در محضر پدر بزرگ، آقای مجید فیاض را دیده بودم. آزمان مسحور قدرت بیان ایشان شدم و حال شیفته قلم نگزشان، و سپا گزار مقاله ای که با خلوص نیت و بدون حب و بغض نوشته اند. چون مقاله شان در باره مردی است که زندگانی خود و اجدادش با تاریخ معاصر ایران توأم است، روا دانستم که نکته ای چند اضافه کنم و ضمناً یکی دو اشتباه ایشان را اصلاح کنم.

ملك التجار

حاج حسین آقای ملک، تبریزی الاصل و از خاندانی بود که افرادش از طریق تجارت صاحب ثروت و مکننت شده بودند. جدش حاج مهدی تاجر تبریزی بسبب مرافقتی که با میرزا تقی خان امیر کبیر داشت و بخواسته او، "سرای امیر" را در بازار تهران بنام امیر کبیر دایر کرد. ۱۰ در سال ۱۳۵۳ قمری، محمد شاه پیاس اینکه قبل از جلوس بتخت سلطنت، حاج مهدی هزینه سفر او را از تبریز به تهران فراهم آورده بود لقب "ملك التجاری ممالک محروسه" را باو اعطا کرد و بعد از او، پسرش حاج کاظم که رحل اقامت به تهران افکنده بود وارث این لقب شد. او مرد عجیبی بود، زیرک و فاضل، جسور و متهور، حرّاف و بذله گو، فعال و مبارز. از دوستی و حمایت میرزا علی اصغر خان اتابک برخوردار بود و ثروت موروثی را بخیرید ملک در خراسان گهاشت. جنگ و دعوا، قحط و غلا، ناامنی سیاسی و اقتصادی که بعد از شکستهای پیاپی ناصری سرحدات شرقی ایران را تهدید میکرد باعث شده بود که دولت، شاهزادگان، حکام و مالکینی که در آن نواحی ملک داشتند آنها را بئمن بخش بفروشد. ۲۰ ملک التجار آنها را میخرید و طبعاً مورد حسد و کینه توزی واقع میشد. در عین حال از تجارت و وظیفه ای که از بابت ریاست صنف تاجر باو واگذار شده بود غافل نبود. در آنروزها روسیه تزاری نزدیکترین منبع صادرات کالای صنعتی به ایران بود، ولی راه ناهموار بود و تبادل کالای تجاری دشوار. نظر باینکه تبریز مرکز داد و ستد بود و دولت هم کاری انجام نمیداد، ملک التجار به کمک برادران تومانیان (تاجران روس ارمنی الاصل معروف) و یحتمل به پیشنهاد و راهنمایی آنها، و مشارکت بعضی تاجر سرشناس چون حاج لطف علی اتحادیه و پشتیبانی مالی بانک استقراضی ایران و روس در صدد تشکیل شرکتی سهامی بنام شرکت عمومی برآمد تا راه آستارا به روسیه را بگشاید. اجازه تشکیل شرکت عمومی و امتیاز داد و ستد و حق العبور از طرف شاه صادر شده بود. سهام شرکت هم به تاجر عرضه شد و هم به عامه مردم. سرمایه شرکت میبایست نیمی نقد پرداخت شود و نیمی با سفته طویل المدت، و

قرار بود که در مقابل هزینه جاده، درآمد شرکت از محل حق العبور و سود تجارت و عملیات بانکی تأمین شود. اجرای طرح طبعاً مخالف منافع دوالت انگلیس بود و هواخواهانش بنای کارشکنی گذاشتند، ۳۰ بجران اقتصادی دوران مشروطیت هم مزید بر علت شده، بسیاری از سهامدارن از پرداخت تهمه سرمایه امتناع میورزند، در نتیجه کار متوقف میشود و شرکت ورشکسته. عده‌ای که خود را فقط شریک در منفعت میدانستند و نه در ضرر، استرداد سرمایه را مطالبه میکنند و بعضی هم زرنگی کرده مدعی اصل و فرع میشوند. کار به دعوا میکشد و تا سالها ادامه پیدا میکند.

آنچه در اینجا حائز اهمیت است، قضاوت مورخین است در باره این ماجرا. در فرهنگی که اندیشه مزدکی ریشه کهن دارد و روشنفکرانش اکثراً متأثر از تبلیغات توده‌ای هستند، ثروت مذموم است و سرمایه‌دار گناهکار. از این جهت است که نویسنده‌ای چون مهدی بامداد، که الحق زحمتی بسزا کشیده و شرح حال رجال سه قرن گذشته را در پنج جلد گردآوری کرده است، هر کجا درباره ثروتمندی سخن رانده، بی‌اختیار کُفتی هم نثارش کرده است. از برای او، ورشکستگی مفهومی ندارد، گناه به عهده سرمایه دار است، و مدعی است که پول به جیب ملك التجار رفته و او مسئول استرداد آن بوده است، ۴۰ حال آنکه حاج کاظم خودش سهامدار عمده بود و بیش از همه در این قضیه متضرر شده بود. جالب این است که این کینه به سرمایه‌دار فقط متوجه همکیش ایرانی بامداد است و شرکای خارجی ثروتمند ملك التجار از تهمت و افترا مصون میمانند.

شاید اگر من هم در ایران مانده بودم نظری چنین میداشتم، اما اکنون واکنشی دیگر دارم. در شکفتم و تحسین میکنم که یک قرن پیش، در دوره انحطاط قاجاری و بزمانی که دولت قادر نبود اسباب پیشرفت اقتصادی را فراهم کند، بخش خصوصی ایران، بروشی که امروز در امریکا و اروپا میبینیم، بفکر ایجاد یک طرح زیربنائی افتاد، طرحی که در مقیاس کوچکتر مثل (تونی که انگلستان و فرانسه را مرتبط کرده است) بود. او رو تانل هم با کبود سرمایه مواجه شد. ولی واکنش دولتهای امروز رامی بینیم که بجای کارشکنی، تشویق و کمک میکنند و رفتار شرکارا میبینیم که زیر بالش را میگیرند و پی علاج میگردند. طرح آستارا پیشرو بود ولی ناموفق. ننگ ناموفقیت همه گونه تهمت بار میآورد.

واقعه رژی و فتوای دروغین

علیرغم نظر سوء بامداد نسبت باو، ملك التجار مابین مردم کوچه و بازار زمان خود وجهه‌ای بسزا داشت. او در سال ۱۳۰۹ ه. ق، وقتیکه ناصرالدین شاه بتشویق اتابک امتیاز تنباکو را به انگلیس‌ها واگذار میکند، بجهت لغو انحصار "رژی"، کسبه بازار را بر علیه دولت میثوراند و چون مرجعی حاضر به تحریم صریح تنباکو نمیشود، از جانب میرزای شیرازی که در آن زمان مقیم به سامره بود و مرجع تقلید کل شیعیان اثنی عشری، فتوایی دروغین تهیه و تلکراف میکند و به توسط حاج میرزا حسن آشتیانی در همه جا پخش

میکند. از برای بامداد، مبارزه با قاجاریه افتخار آمیز بود، اما چون نمیخواست که "افتخار" این مبارزه تاریخی با اسم ملك التجار سرمایه دار تمام شود، مینویسد که "فتوی حقیقت داشت" و ملك التجار فقط در نشر آن دست داشت ۵۰. اما در شرح احوال خود میرزای شیرازی تصریح میکند که چون دولت جویای صحت تلگراف فتوی شد، میرزا نه آن را تأیید کرد و نه تکذیب ۶۰. خود واضح است که اعتبار فتوی به اعلان آن است و نه کتمان آن. اگر میرزای شیرازی واقعاً فتوایی صادر کرده بود، شرعاً موظف بود در مقابل سؤال دولت جواب مثبت بدهد. اگر نداد معنایش این است که از یکسو نمیتوانست تأیید کند چون دروغ میبود، و از سوی دیگر استقبال مردم را دیده بود و صلاحش در سکوت بود که سکوت علامت رضاست ۷۰. ملك التجار را پیشکاری بود محمدباقرخان که محرم راز بود. سالها بعد به مادرم اقرار کرد که ناظر بر جریان تنظیم تلگراف دروغین بوده و تأیید کرد که متن آن را خود حاج کاظم تهیه کرده بود. باری، ملك التجار را بجرم تحریک و آشوب توقیف میکنند و بقزوین میفرستند، ولی قائله بالا میگیرد و پس از چند روز آزادش میکنند، شاه او را خلعت میدهد و مجبور به لغو امتیاز میشود، و در کنار فرمان مربوطه بخط خود مینویسد که سوادى از آن را "ملك التجار برداشت بهمه جا منتشر نماید". بامداد چون منکر دستخط شاه نمیتوانست بشود اذعان میکند: "معلوم میشود که ملك التجار در آن ایام اهمیت و وجهه ای میان مردم مخصوصاً تجار و کسبه داشته که ناصرالدین شاه برای اطمینان و اعتماد پدید کردن مردم از الغاء امتیاز تنباکو او را وادار بصحبت با مردم و انتشار اعلامیه نمود" ۸۰. معذلك بامداد او را در جای دیگر متهم به "کاغذ سازی و جعل اسناد" میکند و نوشته اعتماد السلطنه را شاهد میآورد که "شنیدم میرزا ابراهیم پسر میرزا نصرالله گمرک از نوکرهای مخصوص امین السلطان که در کاغذسازی معروف تهران است با ملانوروزعلی نامی که آنهم این صفت را دارد شریک شده اسناد جعلی شرعی به تحریک ملك التجار تهران برای آقا شیخ تاجر قزوینی الاصل و تبریزی المسکن ساخته اند و املاك حاجی میرزا محمود قزوینی را به تصرف او داده اند با وجود اثبات این تقلب دولت ابداً به ملك التجار صدمه زدند اما گویا میرزا ابراهیم و ملا نوروزعلی را حبس کردند". نمیدانم ملك التجار را چه نفعی از انتقال مال يك قزوینی به قزوینی دیگر حاصل میشده است که در مقام "تحریک" این کار برآمده باشد. اما ولو اینکه "تحریک" کرده باشد مطابق نوشته اعتماد السلطنه، جاعل و سندساز دونفری هستند که مجری بودند و عاقبت هم به حبس افتادند، نه ملك التجار.

مرد همه فن حریف

بامداد در همانجا او را "خوش بیان و نسبتاً با سواد" میخواند. ظاهراً در قاموس بامداد، سرمایه دار نمیتواند با سواد مطلق باشد و شایستگی درجه ای بالاتر از "نسبتاً" ندارد، حال آنکه منشأقی که بنده از ملك التجار در دست دارم نمایانگر خطی است بغایت پخته، و نگارشی که با انشاء بهترین منشیان قاجاری

برابری میکند . چون بررسی اینها از حد بحث خارج است ، در اینجا فقط به ارائه شعری که پس از رهایی از تبعید در اردبیل به مظفرالدینشاه نوشته بود بسنده کرده ، ۹۰ قضاوت درباره سواد نسبی او را به خواننده واگذار میکنم :

حاسدان بر من حسد بردند مشتی بی هنر	داد مظلومان بده ای شهریار دادگر
ای شهنشاه یگانه وی خداوند جهان	ای بعلم و حلم و دانش در زمانه مشهر
حاسد ار بد کرد بامن بود باعث فضل من	دشمن طاوس نبود غیر نیکوئی پر
گاه باشد آنکه علم و فضل نقصان آورد	خم شود شاخ درخت میوه از فرط ثمر
بنده درگاه تو اندر تواریخ و سیر	نیست کمتر از کلینی در احادیث و خیر
با منوچهری مرا شرکت بود از اینکه گفت	من بسی دیوان شعر شاعران دارم زر
هیچ تقصیرم نبُد جز حق خود خواستن	گر چه در آئین حاسد نیست کاری زین بتر
حاسدم معروف در اهمال و من بر ضد او	کی تواند دید حاسد ضد خود را مستقر
آنکه اندر دین و دولت حال او پوشیده نیست	چاکران را متهم بنمود و افکند از نظر
در زمستانی که گشتی خون به تن شاخ بقم	آب همچون تخته الماس بودی در شمر
بودم اندر خلوقی تاریک چون قلب حسود	با دلی پر ز انده و غم ، با خیالی منکدر
خان حاکم در مغان بود و رهی در اردبیل	نه کسی پیغام آور نه کسی پیغام بر
ناگه آمد فرودین و گشت گیتی منقلب	شد نثار مقدمش در باغ و نستان سیم و زر
همچنین بودم بدرد و سختی و اندوه و رنج	تا که سوز سینه خسته دلان بنمود اثر
خواجه دانا ، وحید مملکت ، صدر اجل	آنکه در تدبیر او عاجز بماند زال زر
آنکه نام او علی اصغر است اما خدای	در بزرگی خواسته وی را ز ایام صغر
شد ز مُم احضار و رخ بنمود بر درگاه شاه	اسب اقبالش جنیبت ، پیل بختش بر اثر
شه ترحم کرد بر ایرانیان از روی مهر	بار دیگر شد صدارت از وجودش مفتخر
وانگه عندالافتضا در پیشگاه ثابت نمود	کانچه رفته بر فلان باشد زکین پیشتر
شد مؤثر در دل شه عرض آن دستور راد	از گناه نا نموده گشتم آن دم مُغْتَفَر
ملك از دستور کافی گیرد آیین و نظام	نز کسی کز فرط حیرت پای شناسد ز سر
حالیا يك عرضالم هست اندر پیشگاه	عرض من در خاکپای شاه باید مختصر
حکم بر احقاق حق فرما که قلب خسته را	مرهمی زین به ندیدستند ز عهد بوالبشر
تا که تابد افتاب و تا شتابد آسمان	دوستانت در رفاه و دشمنانت در خطر
حاج کاظم چون تندخو بود و پرخاشجو ، دشمن زیاد داشت و دائماً در زدو خورد و یا تبعید بود . در	

يك نوبت كه حكم جلب اورا صادر كرده بودند و مأمورين دولت اورا از شميران به تهران ميبردند ، در حوالی زرگنده بناگاه محافظينش را بزمن ميگويد و بتاخرت خود را بسفارت روس ميرساند و با احترام دوستي كه با اتابك داشت ، سفير روس اورا ميپذيرد و پناه ميدهد . اين قدرت بدني كه اورا از چنگ محافظينش رهايي بخشيد ، حاج كاظم مديون ورزش زورخانه بود . در جواني بسلك لوطيان و كشتيگيران درآمده بود ، و چون پدرش فوت شد ضيافتي ترتيب داده آنها را جمع كرد و گفت كه تا ديروز همراه شما بودم ولي از امروز كه ملك التجار شده ام مرا طريقي ديگر است . معذلك در زورخانه اي كه در منزل داشت به ورزش ادامه ميدهد . در جريان احداث كتابخانه و موزه ، زورخانه از بين رفت ولي دو ميل شخصي او درموزه ملك هنوز باقي است . ميل زورخانه بر دونوع است يكي بزرگ كه بدور شانه ميگردانند و ديگري كوچك كه براي پرتاب و باصطلاح بازي است . ميل حاج كاظم از آن نوع كوچك است كه ميخ آهني به آن زده بودند تا سنگين بشود . معروف است كه كسي را ياراي پرتاب اين دو ميل بارتفاع او نبود .

اين مرد همه فن حريف در امر ساختن از سليقه خاصي برخوردار بود . در تهران ، در بازار بين الحرمين واقع بين مسجد شاه و مسجد جمعه ، خانه اي داشت كه بعدها توسط پسرش تبديل به كتابخانه و موزه ملك شد . قلب خانه حيات خلوط بيروني بود كه حوضي در وسط داشت و تالارهايي در نهايت سادگي و باستونهاي زيباي سنگي و پنجره هاي اُرسی كه آنرا احاطه كرده بودند . اين ساختمان را اخيراً سازمان ميراث فرهنگي در شمار ابنیه تاريخي تهران درآورده است . ديگر دو ساختمان بيلاقي با سبكي مشابه ، يكي در باغات شاه عبدالعظيم و يكي نزديك دربند ، كه در زمرة زيباترين بناهاي بيلاقي دوران قاجار محسوب ميشوند . بناي اخير به "قصر ملك" شهرت داشت و در باغي بود مشرف به سعدآباد . تالاري در بالا داشت با پنجره هاي اُرسی بزرگ و ايوان دورتادور كه ستونهاي آنرا سراسر پيچ رونده در برگرفته بود . آب نمائي در بيرون از سمت شمال و در امتداد محور اصلي ساختمان ، از ميان دو ردیف درخت چنار تنومند رد ميشد و در وسط حوضخانه واقع زير تالار ميچوشيد و دوباره فروميرفت و از آبريز پلكان ضلع جنوبي سردر مياورد . از آنجا به سمت حوضي بزرگ كه پايين تر و ۳۰-۴۰ متر دورتر از ساختمان قرار داشت سرازير ميشد . پشت اين باغ ، باغي ديگر بود ، رو به گلاب دره ، كه از جنب پل امازاده قاسم شروع ميشد و به جاده دربند ختم ميشد و قصرملك را هلال وار در بر ميگرفت . اين باغ سابقاً متعلق به فيروز ميرزا (نصرت الدوله) فرمانفرما بود و چون مظهر قناتي كه آبش قصرملك را مشروب ميگرد در آنجا بود ، ملك التجار هميشه درصدد بود كه آنرا بخرد ولي موفق نميشود . مشهور است كه كه بالاخره برسر تخته نزد از چنگ فيروزميرزا درش آورد . از پدر بزرگ شنيدم كه بازي تخته فقط به منظور جلب رضاي فيروزميرزا بفروش باغ بود و ملك التجار از براي مشروعيت معامله ۱۰۰۰۰ تومان به پسرش عبدالحسين ميرزا فرمانفرما ميپردازد كه بنا باقرار او بيش از ارزش ملك بود . اين باغ در خانواده ما كاكان به باغ فرمانفرما شهرت دارد . ملك التجار در سال ۱۳۰۵ خورشيدی فوت

شد و بعد از او باغ فرمانفرما به پسر بزرگ، حاج حسین آقا رسید، و قصر ملك به پسر كوچك، حاج حسن آقا.

حاج حسن آقا

از لحاظ اخلاقی دو پسر ملك التجار تقریباً در دو قطب مخالف قرار داشتند، اولی درویش مسلك بود و تكرو و بیزار از تشریفات، و بعد از پدر لقب ملك التجاری را نپذیرفت و به برادر كهتر تفویذ کرد. دومی رفیق‌باز بود و اهل خوشگذرانی. قدرت قلم پدر نصیب حاج حسین آقا شد ولی طبع شعر او با چیزی بیشتر نصیب حاج حسن آقا، كه بقول محمود فرح خراسانی شعرش چو آب روان بود، ۱۰۰ و وسیله مکالمه و مراسله‌اش. آنچه از مکاتبات حاج حسن آقا با شعرای معاصر نظیر ایرج میرزا بود، در دیوان ایشان به طبع رسیده است ولی ما بقی ناشناخته‌اند. رونوشت اکثر مکاتباتش به دست منوچهر مرزبان افتاد، هر قدر مادرم اصرار کرد كه یا خودت چاپ كن یا نسخه‌ای بردار و بما بده اثر نكرد و گویا در جریان انقلاب این مجموعه بدست اراذل و اوباش نابود شد. چندتایی از آنها را كه محفوظ مادرم بود یاد داشت کرده‌ام، از آنجمله شعریست كه از پاریس به صدیق السلطنه صدری نوشته است:

صدیق السلطنه جانم فدایت	شنو از مخلص خود يك حكایت
شبی پاریس لیدو رفته بودم	چو زلف عاشقان آشفته بودم
زنی دیدم توگوئی ماه تابان	قر طلعت چو خورشید درخشان
دو پستانش دو نارنگی چون عاج	لب بالا و پائین پر دراج
سر من پر ز فكر و جیب خالی	دمادم میشدم حالی بحالی
بدو گفتم كه ای خورشید تابان	من استم از نژاد پاك ایران
ملك بر تاجر ایرانی استم	برای روضه‌خوانها بانی استم
وکیل مجلس شورای ایران	مكرر بوده‌ام ای ماه تابان
در آخر گفت كای رند سخندان	نمیاشی تو مرا مرد میدان
علاج من پول است و پول است	مرا فاسق اگر حور است و غول است
نمیدانم تو صدری در چه حالی	یقیناً مثل مخلص بیقراری

حاج حسن آقا كه چند صباحی در سنپترزبورغ بمدرسه رفته بود، زندگی فرنگستان را موافق طبع خود میدید. بالنتیجه نیمه دوم عمر خود را در پاریس و رم گذرانید و غالباً از برادر كه عهده‌دار اداره املاك در ایران بود مطالبه وجه می‌كرد. شعر زیر را كه به معیرالمالك نوشته بود از همین بابت است:

از جور فلك خان معیر گله دارم من بنده چه مقدار مگر حوصله دارم

مستأصل و مفلوک پیاریس مقیمم
 یك پول نه در خارجه و داخله دارم
 صرافِ خر حاجی رحیم آمده پیاریس
 همی گفت بترکی اله دارم بِله دارم.^{۱۱}
 چون خواستم از وی بکنم قرض هماندم
 دررفت و گمان برد که برایش تله دارم
 بی مهری حاجی اخوی قائله گشته
 من شوق بخواباندن این قائله دارم
 پنداشته حاجی اخوی باد خورم من
 کف ریغم و عادات همه چلچله دارم
 اقدام بکن تا اخوی وجه فرستد
 اقدام ترا بنده بجای صله دارم

حاج حسن آقا در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در سن ۷۶ سالگی در رم درگذشت . او پنج فرزند داشت ، سه پسر ، بترتیب ملك ابراهیم و کاظم و خلیل ، و دو دختر ، صفیه و مریم که همگی بجز پسر سوم فوت شده‌اند . آن مریم خانم همسر آقای اعتمادشهبانی که آقای مجید فیاض اشتباهاً دختر حاج حسن آقا دانسته‌اند ، از ایل کلالی هستند و خواهرزاده امیرتیمور و هنوز در قید حیاطتند . انشاءالله که سالیان سال زنده باشند .

حاج حسین آقا

حاج کاظم ملك التجار در تعلیم و تربیت فرزندان بخصوص فرزند ارشد ، سعی بلیغ داشت ، و بهترین مدرسین را می‌آورد تا از محضر ایشان کسب علم کنند . از اینرو پس از طی مدارج تعلیمات مقدماتی و تسلط بر ادب فارسی و تازی ، حاج حسین آقا ابتدا نزد حاج شیخ مسیح طالقانی و بعد نزد میرزا ابوالحسن جلوه که حکیم زمان و از فحول علمای دوران بود تلمذ کرد و فقه و کلام و حکمت آموخت . و این توشه‌ای بود که همه عمر به‌مراه داشت و هر گاه آخوندی از در وارد میشد آنقدر شعر عربی برایش میخواند که هوس اظهار فضل در عربیت نکند و اگر احياناً سخن به فقه و کلام میکشید باب مجادله را باز میکرد و حریف را از میدان مناظره بدر میکرد . آیت‌الله کاشف الغطاء که از نجف آمده بود و در تهران و مشهد میهمان او بود ، بیاض یادداشتهای او را مطالعه کرده بخط خود افزوده بود :

"طالعتُ هذا المجموع الانيق من اوله الى آخر صفحه منه ، و اصلحت ما سهی قلم فيه ، و قد اشتغل علی كثير من الشعر العالی فی الحكم الاخلاقيه و المعارف الالهيه بالعربی و الفارسی ، و هو من اختيارات صاحب المعروف و المعرفه و الاحسان و الكرم و العلم و القلم و الشهامة و الشيم الحاج حسین آقا ملك اطلال الله عمره و اجزل بره ، فقد امتلك القلوب باحسانه و كرم اخلاقه

احسن الى الناس مستعبد قلوبهم
 فطالما استعبد الانسان احسان

عاذلان عیب کنندن که چرا دل بتو دادم (کذا در متن !)

باید اول بتو گویند که چنین خوب چرائی (کذا در متن !)

و کتبه فی قصرة العامر فی (وکیل آباد) من النواحی المشهد الرضوی علی مشرفه الاف التحیه و

السلام ، يوم التاسع عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٦٧ ، آل محمد الحسين كاشف الغطاء"
 با وجود تعلیمات فقهی و اعتقاد قوی به شریعت مصطفوی ، روشنفکر بود و عاری از خرافات
 بی‌منطق مذهبی . بجای نجس شمردن فرنگی ، پیشرفت او را در علوم ستایش میکرد و حتی دختران خودش
 را بدون چادر به مدرسه آمریکایی های تهران گذاشت تا از علم و فرهنگ ایشان بهره گیرند .
 حاج حسین آقا اول بار قبل از جنگ جهانی اول از طریق بندر بمبئی به پاریس سفر کرد . یکی از
 دوستان ارمنیش بنام فرانسوا ملک کرم و خانمش را که فرانسوی بود به عنوان مترجم همراه برد . میبایست
 مقارن سال ١٩١٣ مسیحی باشد چون از خود او شنیدم که در پاریس بدیدن مسابقه بین جک جانسون
 معروف و مدعیش جیم جانسون رفته بود . و این جک جانسون اولین مشت زن سیاهپوست آمریکایی بود که بر
 کلیه حریفان سفیدپوست پیروز شد و به مقام قهرمانی جهان نایل آمد . برای طرفداران تبعیضات نژادی در
 امریکا قهرمانی او ناخوشایند بود و هر چه مدعی برایش تراشیدند و بدنبال ناجی سفیدپوست گشتند فایده
 نکرد ، عاقبت پاپوشی دوختند و بجرم عبور با زن سفیدپوست از ایالتی به ایالتی دیگر ، بیک سال زندان
 محکومش کردند و واو متواری شد و در یکی دو شهر خارج از امریکا ، از جمله پاریس مسابقه ترتیب داد .
 مسابقه با جیم جانسون در ١٩ دسامبر ١٩١٣ بود . ١٣٠ در این سفر حاج حسین آقا با زبان فرانسه آشنایی
 پیدا کرد و بعدها ، بزمانی که محصل دبستان فرانسوی سن لویی تهران بودم و بدیدار او میرفتم ، شوقی داشت
 که اشعار فرانسوی را که میدانست برایم بخواند .

وصلت با خاندان تولیت مسجد گوهرشاد

زوجه اول او که قبل از عزیمت به فرانسه اختیار کرده بود ، دختر میرزا عبدالله متولی مسجد
 گوهرشاد بود که نسبش به میرزا مهدی بن هدایت الله میرسید همان که در مشهد ، در اوائل کار فتحعلیشاه
 بدستور نادر میرزا پسر شاهرخ نادری کشته شد و در تواریخ خراسان مشهور به شهید ثالث است . ١٤٠
 تولیت مسجد گوهرشاد در خانواده ایشان موروثی بود و آخرین متولی آقای محسن طاهری بود که مرمت ایوان
 مسجد گوهرشاد و کتیبه معروفش ، که بخط پسر گوهرشاد آغا یعنی بایسنقر بن شاهرخ تیموری است ، را به
 بهترین وجهی بانجام رساند ، و اجرش این شد که اداره اوقاف ، تولیت نسل اندر نسل خانوادهش را منقطع
 کرد و مسجد و موقوفاتش را به تصرف خود درآورد . اراده آریامهری و خبث طینت هویدائی بر این
 قرار گرفته بود که هیچ مؤسسه ذینفوذی مستقل باقی نماند .

و اما تولیت آستان قدس رضوی همیشه با شاه زمان بود و او از جانب خود نایب التولیه تعیین
 میکرد . چون شغل موروثی نبود ، از قبل نایب التولیگی ، هیچ خانواده ای در خراسان قدرت نگرفت و
 خانواده مذهبی ذینفوذ خراسان همانا خانواده میرزا عبدالله بود . ازدواج خواهرش با حاج میرزا حبیب ،
 مجتهد معروف و کسی که در خراسان آقای مطلق بود ، نیز بر اعتبار خانواه بیافزود . میرزا حبیب خود از

بازماندگان میرزا مهدی شهید ثالث بشمار میرفت . عارف و درویش صفت بود و در جریان مبارزات مشروطیت کمتر موضع میگرفت تا جایی که یک روز در حرم مطهر مورد عتاب یکی دو تا از مجاهدین قرار میگیرد و خُدام آستانه مجبور میشوند او را محافظت کرده به منزل مشایعت کنند ۱۵۰ متعاقب آن بلوا ، اراذل فرصت را مغتنم شمرده به تسویه خرده حساب میپردازند ، در همانجا بود که بگفته نوه میرزا حبیب: "سید آقا کوچک نانا، از مجاهدان محلی عده‌ای را واداشت کمین کردند و حاجی حسین آقای ملک را ، که چندی بود دختر حاج میرزا عبدالله متولی جامع گوهرشاد ، برادر بی بی عالم ، را بهمسری گرفته بود ناگهان گرفته در مسجد گوهرشاد بتازیانه بستند ، که میگفتند هرگاه قوی بنیه قوی القلب و ورزشکار نبود بضرب چوب تباہ میگردید" ۱۶۰ اگر از معرکه جان سالم بدر برد ، در اثر ضربه چوب بسر و گوش ، قدرت شنوایی را از دست داد و از آن پس محتاج به سمعک شد .

وصلت حاج حسین آقا با این خانواده به تشویق پدر بود و بمنظور تثبیت قدرت در دیاری که عمده املاکش در آنجا بود . و این اول باری نبود که چنین وصلتی صورت میگرفت . دوره‌ای قبل ، سهام‌الملک که نوه فتحعلیشاه بود و از جانب او حاکم خراسان ، دخترش ربابه ، ملقب به حاج‌آغاشاهزاده را به عقد میرزا عبدالله در آورده بود . میگویند که وقتی حاج حسین آقا خواستگاری کرد ، میرزا عبدالله جواب رد میدهد که "ما اهل عمامه‌ایم و شما اهل کلاه" ، ولی بعداً با صرار حاج‌آغاشاهزاده که محدودیتهای زندگی در خانواده مذهبی را دیده بود و سرنوشتی مشابه برای دخترش نمیخواست ، رضایت میدهد . از صبیبه میرزا عبدالله ، حاج حسین آقا صاحب سه دختر میشود ، اولی عزت‌ملک است (مادر نگارنده) و دومی ملک خانم است که آقای مجیدفیاض او را بغلط بزرگتر از همه دانسته‌اند ، شاید بخاطر اینکه زودتر از همه ازدواج کرد و زن سرداراسعد بختیاری شد . اما بقیه اولاد بشرحی که ایشان نوشتند میباشند .

محضر او

محضری که از او بیاد دارم مربوط بدوران کهولت است ، هنگامی که درد پا او را زمینگیر کرده و دایره حرکتش محدود به یک اطاق کوچک بود و بدور همان میز کرسی که آقای مجیدفیاض تشریح کرده‌اند . مرض قند نیز مزید بر علت‌های دیگر شده رگهای قرنیه چشم را خشکانده بود و بیناییش رو به زوال بود . هنوز میتوانست با زره بین و زیر چراغ پر نور ، کتبهایی را که برایش میاوردند بررسی کند . مرحوم احمد سهیلی خوانساری که ریاست کتابخانه را داشت مشاورش بود و آنچه را که نمیدید از او میخواست که ببیند و برایش توصیف کند . از سهیلی شنیدم که زمانی کتابهای کتابخانه فرهاد میرزا معتمدالدوله را آورده بودند و ۲۰۰۰ تومان برایش میخواستند ، آقا کتابها را سبک سنگین کرده و گفته بود گرانتست . حسب اتفاق سالها بعد ، در حراجهای لندن بعضی از آن کتابها را دیدم و فهمیدم چرا آنها را نپسندیده بود . کتابهای ذیقیمت فرهاد میرزا بیشتر از نوع دستنویسهای مذهب و مصور بودند ، حال آنکه علاقه آقا به متن و محتوی بود . خرید

کتاب نفیس استثنایی بود و یا به‌مراه مجموعه‌ایکه ارزشش عمدتاً در متن و موضوع بود. شاهنامه‌ایکه آقای مجید فیاض بدان اشاره کرده‌اند و بنام بایسنقر است، در اصل مصور نبود و ارزشش فقط به متن آن است و خط کاتبش یعنی جعفر بایسنقری. از تنها کتب غیر مصوریست که برای این امیرزاده هنردوست تیموری استنساخ شده است و شاهنامه مهمتر بایسنقر همانا نسخه مصوریست که اکنون زینت بخش کتابخانه کاخ گلستان است. به شاهنامه کتابخانه ملک دو تصویر متأخر افزوده شده است و سهیلی میگفت که خرید این نسخه با علم به مجعول بودن تصاویر بود. یکی از کسانی که در نسخ دست میرد صدرالافاضل نامی بود که مشهورترین کتابهای تقلبی، از جمله دو جلد اندرزنامه که به موزه‌های امریکا فروخته شده بود و مستشرق معروف آرتور اوپهام پوپ بر صحت آنها قسم میخورد، ساخته او و پسرانش بود. حاج حسین آقا از او و خانواده‌اش کتاب میخرد. در حاشیه یکی از رسالات نصیرالدین طوسی بخط خود یادداشت کرده بود که "خطوط کوفی این رساله از عملیات مرحوم صدرالافاضل است و ازینگونه عملیات در کتب از آنرحوم بسیار داریم... از مجدالدین پسرش خریداری شد، بتاريخ ۱۷۰۹ شمسی ۱۷۰. بهمانگونه، به رقم الحاقی کتبه حسن بن علی". بر پایان جزوه قرانی که آقای مجید فیاض ذکر کرده‌اند وقعی نمیکذاشت که میدانست تقلب خاص دوره او نبود و در ادوار گذشته گاه خون بر صحایف میریختند و میگفتند که چکه خون عثمان خلیفه است و گاه رقی بآن میافزودند تا منسوب به امامانش کنند، همچنانکه قران نفیسی که شاه طهماسب صفوی برای سلطان سلیم دوم فرستاد رقم "کتبه علی" داشت و منسوب به حضرت علی بود، ولی در حقیقت ساخته قرن سوم هجری بود و مختوم به رقی الحاقی ۱۸۰. در پایان این قران منسوب به "حسن بن علی" نوشته‌ای هست مشعر بر "زیارت" شاه اسمعیل از صحیفه، که آنهم مشکوک است.

بغیر از کتابهای فقهی و یا مذهبی، اهمیت مجموعه ملک در نسخ نادره و یا قدیمه‌ایست که محققین استفاده میکنند و گاهی بچاپ میرسانند همچون شرفنامه خواجه عبدالله بیانی بسعی پروفیسور رویمر، و تکه الاخبار عبدی بیک شیرازی بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی و التفهیم بیرونی به اهتمام استاد جلال همایی. مجموعه ملک در فلسفه و حکمت نیز بسیار غنی است. در هزاره بوعلی سینا، که در تهران بر گذار شد، آثاری که از این دانشمند مشهور ایرانی در کتابخانه ملک بمعرض نمایش گذاشته شده بود، بگفته پدر بزرگ، اعجاب و تحسین مستشرقین را بر انگیخت. توجهش به فلسفه شامل مکتب اشراق هم میشد. نه تنها نسخه‌ی از تلویحات شیخ شهاب‌الدین سهروردی (مشهور به شیخ اشراق، متوفی ۵۸۷ ه. ق) را ابتیاع کرده بود بلکه شرحی را که فیلسوف بزرگ و کم‌شناخته یعنی سعد بن منصور بن کونه (م. ۶۸۳ ه. ق) بر آن نوشته بود نیز یافته و خریداری کرده بود. و این شرح تلویحات ابن کونه نسخه نفیسی است که بسال ۷۰۴ ه. ق در مدرسه نظامیه بغداد استنساخ شده و نمایانگر این است که مغول اگر کشت و نابود کرد، عاری از تعصبات مذهبی بود و بدوران حکومتش حکمت و فلسفه دوباره نضجی گرفت و دانشمندان غیرمسلمان آزادانه به تعلیم و تعلم

مشغول بودند. این است که میبینیم بسال ۷۰۴، یعنی در ایام سلطنت ایلخان اولجایتو، در مدرسه نظامیه بغداد، همانجایی را که دو قرن پیش از آن حجةالسلام ابوحامد محمد غزالی طوسی مبدل به پایگاه تبلیغات اشعری کرده و تیشه بر پیکر فلسفه اسلامی زده بود، نسخه‌ای استنساخ شده است که شرح ابن کونه یهودی است بر تلویحات سهروردی، که خود بجرم زندقه و الحاد کشته شده بود. بخاطر دارم که روزی در محضرش سخن از سهروردی رفت، خواستم اظهار فضل کنم و گفتم که همانست که بدستور برادرزاده صلاح‌الدین عیوبی کشته شد، جوابم دادند که بدستور خود صلاح‌الدین بود و به فتوای قاضی دمشق. چون مدعایم متکی بنوشته کتاب درسم بود فکر کردم اشتباه از ایشان است ولی بعدها که مطالعه کردم متوجه شدم که حق با ایشان بود و عیب از کتاب درسی سال یازده متوسطه.

مردی که چنین تاریخ میدانست و به حکمت و فلسفه توجه داشت طبعاً نمیتوانست خرافات مذهبی را بی چون و چرا بپذیرد. تولدش را که مصادف با نیمه شعبان بود همه ساله جشن میگرفت ولی وقتی که از او در باره غیبت امام زمان نظرخواهی کردم جوابی کوتاه داد که "با عقل جور در نیاید" و دیگر چیزی نگفت. این افسانه غیبت نه تنها با عقل و علم جور نیست بلکه مغایر است با اسلامی که پیامبرش انسان زاده شد و انسان از دنیا رفت و قرار بود خاتم النبیین باشد، و اسلامی که مسیحا را پیامبر خدا میشناسد ولی نه فرزند او. در آن سال ۲۶۰ ه ق که امام حسن عسکری فوت شد در مورد تفویض امامت اختلاف افتاد و بر حسب روایات گوناگون، از ملل و نخل شهرستانی گرفته تا مروج الذهب مسعودی، شیعه به ۱۲ الی ۲۰ فرقه منشعب شد که اکثر منکر وجود فرزند برای امام یازدهم بودند چه رسد به شایستگی او برای امامت. گروهی که معتقد بوجودش بودند در سال تولدش اختلاف داشتند، بعضی ولادتش را در سنه ۲۵۵، برخی ۲۵۸ و عده‌ای ۲۶۱ (!) میپنداشتند. زرنکی حسین بن نوح نوبختی بود که بگوید این کودکی که هرگز کسی ندید، باید از انظار مخفی بماند و فقط از طریق "سفیر" با شیعیان تماس برقرار کند و شایع کرد که عثمان بن سعید العمری و پسرش که از دستیاران امام حسن بودند قبل از او سفیر بودند تا موضوع غیبت صغرا و سفارت خودش جا بیافتد. انگیزه‌اش واضحاً خمسی بود که سنی نمیپرداخت و بر خلاف نص قران (که فقط از بابت غنیمت جنگ جایز دانسته) از شیعه‌ای که ارادت بخاندان نبی میورزید میستاندند ۱۹۰ بعد هم غیبت کبری آمد و امروز ولی فقیه که خمسین مطالبه میکند.

باز گردیم به محضرش. پذیرایی حاج حسین آقا در همه حال در همان اطاق کوچک بود و میهمانان، اعم از دلال سکه و تمبر و کتاب، و روحانی و صاحب منصب بدور همان میز کرسی حلقه میزدند. علاقه به معاشرت با دولتیان نداشت و مجیز کسی را نمیخواند، بشوخی میگفت که "ما مخلص حاکم معزولیم" و شاید بهمین علت همیشه چند دولتی بازنشسته حضور داشتند. در خانه‌اش باز بود و همه را بیک چشم نگاه میکرد. برای هرکس بفرخور حالش شعری میخواند و یا حکایتی بازگو میکرد و اگر طرف متکبر بود با

شوخی و طنز بادش را میخوابانید . سادگی محیط بالا جبار همه را میگرفت و در محضرش کسی احساس برتری بر دیگری نمیکرد . میهمانیهای روزهای جمعهٔ تابستان در باغ فرمانفرما نیز بهمین رویه برقرار میشد . هر که میخواست میامد . بزرگ و کوچک با هم بودند و تعدادشان به ۳۰۰-۲۰۰ نفر میرسید . یاد دارم که در یک جلسه که معیرالمالك و سید حسن تقی‌زاده حضور داشتند و تعدادی خارجی هم همراه یکی از مدعوین آمده بودند ، مرضیه میخواند ، ملوک ضرابی که خود را خانه‌زاد مینداشت زمزمه‌ای میکرد ، و میهمانان هر یک در وسط معرکه هنرنمایی میکردند . بهنگام عصر دختر بچه‌ای سوار بر ترك موتورسیکلت و سپای پدرش وارد باغ شد ، بعد از چند لحظه پشت بلندگو قرار گرفت و برقص و آواز مشغول شد . یکی نامش را پرسید ، گفتند گوگوش دختر آتشین .

در گوشه و کنار باغ فرمانفرما ساختمانهای مختلفی وجود داشت . بنای اصلی که از دوران فیروزمیرزا فرمانفرما بود خرابه پر ابهتی بود که گوشه اش مبدل به انبار زغال شده بود و سقفش ریخته بود . قدری پایین تر ساختمان قرمز رنگی بود رو به گلابدره که هنوز درو پیکری داشت و پدر بزرگ بما اختصاص داده بود . بقیه ساختمانها وضع درستی نداشتند معدک چون در باغ مصفایی قرار گرفته بودند در تابستان طالب زیاد داشتند و پدر بزرگ هر یک را به خواهانی میداد . در وسط باغ ، اطاقکی برای مشهدی رضای باغبان ساخته بود . یکی دو اطاق در جوار آن برای پذیرایی خودش اضافه کرد . کم بود ، مجبور شد چند تای دیگر در بالای آن اضافه کند . ساختمان ناهنجاری بوجود آمد که پی و ستون استواری نداشت و دور تا دور آنرا شمع گذاشته بودند تا دیوارها را تقویت کند . بر عکس پدر در کار ساختمان کج سلیقه بود و چون از تکلف و تشریفات بیزار بود رغبتی به ساختن یک بنای اصولی نداشت .

عدلیه و شیخ رضا

حاج حسین آقا مجادله را دوست میداشت ولی از منطق قانون هم لذت میبرد . آزمان که چشمش میدید دورتادور اطافش پرونده‌های قطور عدلیه بود . روزی وکیلی احضار کرد تا طرح دعوا کند ، اطرافیان اصرار ورزیدند که موضوعی بی اهمیت است و ارزش دعوا ندارد ، پاسخش این بود که "اگر دعوا با پای خودش آمده که نمیشود پَسَس فرستاد ." دعوی محکمه مبارزهٔ فکری بود و فرصتی بود تا فقه و کلام و حکمتی را که آموخته بود بکار بندد . بشوخی میگفت "روزی که خالی از دعوی عدلیه باشد بحساب عمر نباید گذاشت ." در کار عدلیه بیشتر از هر کس به پسر عمه اش شیخ رضای ملکی ارج میگذاشت . شیخ رضا از معروفترین وکلای عدلیه بود ، بغایت زیرک ، و حافظه اش چنان بود که در پیچیده ترین محاکمات نیازی به قلم و کاغذ و یادداشت نداشت . از پسرش مهدی ملکی که او هم وکیل عدلیه بود شنیدم که در محاکمهٔ سرپاس مختاری شیخ رضا وکیل مدافعش بود . مختاری رئیس پلیس رضا شاه بود و عامل ارباب او . عده‌ای را بدیار عدم فرستاده بود و بعد از شهریور ۱۳۲۰ ورفتن رضا شاه ورق برگشت و نوبت محاکمهٔ او

شد. آنجا هم مانند محاکمات نورمبرگ و نظایر آن، تعیین جرم منوط به تشخیص این بود که چه میزان از گناه متوجه دستور دهنده است (یعنی رضا شاه) و چه مقدار به گردن مجری است (یعنی مختاری). بمنظور یادآوری هیبت رضاشاه، شیخ‌رضا متوسل به صحنه‌سازی میشود. شخصی را میگمارد تا در حین جریان دادگاه سراسیمه وارد شود و تلگرافی به او بدهد. آنرا میخواند سری تکان میدهد و بچیب میگذارد. رئیس دادگاه جویای موضوع تلگراف میشود، شیخ‌رضا میگوید که گزارش کرده‌اند که رضا شاه غفلتاً از تبعید بازگشته و دیروز در بندرعباس پیاده شده و بدون اتلاف وقت عازم تهران شده است. همه‌های راه میافتد. ساعتی دیگر مأمور قبلی، تلگراف دومی میآورد مبتنی بر اینکه رضاشاه در طول راه از جریان محاکمه مطلع شده است و تصمیم گرفته که مستقیم به محکمه بیاید. همه‌ها بیشتر میشود و رئیس دادگاه شخصی را برای تأیید و یا تکذیب موضوع به بیرون میفرستد اما قبل از آنکه او بازگردد ناگهان درب دادگاه به شدت باز میشود و کسی از داخل راهرو به صدای بلند اعلام میکند که «علیحضرت رضاشاه تشریف فرما شدند». همه حضار بی‌اختیار برخاسته چشم بدر میدوزند. بعد از چند لحظه که خبری نمیشود متوجه قضیه میشوند، و شیخ‌رضا اقرار میکند که «صحنه‌سازی کردم تا یادآور شوم که سرپیچی از فرامین کسی که فقط اعلام نامش شما را این چنین تکان میدهد آسان نبوده است». سرپاس مختاری عاقبت به یکسال زندان محکوم شد و چه بسا که اگر وکیلی دیگر میداشت مجازاتش شدیدتر میبود.

معمول پدر بزرگ و شیخ‌رضا این بود که در دعاوی مهم، متوسل بزبانی میشدند که آنرا «زبان وارونه» میگفتند. قاعده خاصی نداشت، نظم حروف و اصوات کلمات را بر هم میزدند و حتی الامکان بترتیب معکوس ولی عملاً بطور ذوقی، کلمه‌ای جدید از آن میساختند. افراد خانواده شیخ رضا اکثراً باین زبان آشنایی داشتند. بیاد دارم که در یکی از آن مجالس روز جمعه که پدر بزرگ برپا میکرد، بهنگام ظهر که دیگهای مسی بزرگ غذا را میآوردند، یکی از نوه‌های شیخ رضا با اصرار به خواهرش میگفت «رَف، رَف، زاون رُخشتاش رِیز». مدتی طول کشید تا بتوانم جمله را بازسازی کنم و بفهمم که میگفته: فرح، فرح، از اون خُرشتهاش رِیز. بقیاس همین يك جمله معلوم است که مذاکره چند ساعته بزبان وارونه استراق سمع را برای اطرافیان دشوار میکرد، و در خانه و دادگاه وسیله‌ای بود که بطور محرمانه با هم تبادل نظر کنند.

نکته‌ای که تذکرش در اینجا لازم بنظر میرسد این است که صحبت از دورانی میکنیم که مردی با ثروت و نفوذ حاج حسین آقا، مشکلات خود را به عدلیه میبرد و در آنجا حل و فصل میکرد. قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پیدایش ساواک، قاضی و محکمه اعتباری داشتند، و مردم رقم آنها را میپذیرفتند. ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اعمال نفوذ ساواک و مسئولین دولتی باعث شد که حرمت قانون و قوه قضائیه بتدریج زایل شود. اگر امروز میبینیم که دادگاههای انقلاب اسلامی احکام مفتضح صادر میکنند و کسی در صدد مبارزه از طریق قانون برنماید، و سعی مردم بر این است که با زدوبند، و توسل به آخوند و حجة الاسلام کاراز پیش

ببرند ، دلیلش این است که ساها قبل از انقلاب باین رویه خو گرفته بودند .

مدفن او

حاج حسین آقا در سال ۱۳۵۱ پس از يك صد سال ، دار فانی را ترك کرده به سرای باقی شتافت ، و بنا به وصیت خودش او را در حرم حضرت رضا ، در همان مکانی که مدفن پدرش بود ، بخاك سپردند . موضعش در شاه‌نشین دوم دارالحفاظ بود و در بالای آن لوحه یادبودی بنام ملك التجار قرار داشت . قدری دورتر ، بر دیواری مشرف به ضریح مطهر ، دوسنگ قبر بود یکی بنام نایب‌التولیه عرب و دیگری بنام محمدولی اسدی نایب‌التولیه (که در سال ۱۳۱۴ بفرمان رضا شاه کشته شده بود) . در زمان نیابت ولیان همه این آثار تاریخی را برداشتند و گویا بعد ، بجای آنها دو عکس عظیم از آیت‌الله خمینی و آقای خامنیه بر پا کردند . در مملکتی که هر روز گذشته را محو میکنند ، و مسجد شاه را تبدیل به مسجد امام میکنند ، حتی خیابان شاه‌رضا که نام از حضرت ثامن‌الائمه می‌داشت را خیابان انقلاب میخوانند ، بعید نیست که فردا بقعه علی بن موسی‌الرضا را نیز بدل به بارگاه حضرات کنند .

دلیل وقف

آقای مجیدفیاض در مقاله خود فرض میکنند که دلیل اصلی وقف املاک ، واهمه حاج حسین آقا بود از چشم‌داشت رضا شاه بر آنها . علیرغم اینکه استناد به وقفنامه میکنند حدس بنده این است که جزوه وقفنامه در دست‌رسان نبود چون اگر میبود مسلماً برداشتی دیگر میداشتند . موقوفات ملك کلاً طی هفت وقفنامه واگذار شده‌اند بشرح ذیل :

- ۱- وقفنامه شماره ۸۱۹۴ ، که بتاريخ ۱۳۱۶\۸\۶ در دفتر اسناد رسمی ۲۸ تهران ثبت شده است ، شامل منزل موروثی واقع در بازار بین‌الحرمین ، که کتابخانه و موزه قدیم را در بر میگرفت ، بانضمام کلیه کتب و اشیاء نفیسه و عتیقه موجود در آنجا ، واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۴-۱۶)
- ۲- وقفنامه شماره ۷۴۷۳ ، که بتاريخ ۲۵\۱۲\۱۰ در دفتر اسناد رسمی ۳۱ تهران ثبت شده است ، شامل يك قطعه زمین معروف به باغ ملی تهران از برای احداث کتابخانه ، واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۲۲-۲۳) . توضیحاً اضافه میکنم که چون رضا شاه نمیخواست در خیابان دربند ، باغ و یا ساختمان دیگری سعدآباد را تحت الشعاع قرار بدهد ، شهرداری را وادار کرده بود که قسمتی از اراضی "باغ فرمانفرما" که در حاشیه خیابان دربند قرار داشت را بگیرد و در مقابل ، باغ ملی تهران را باو انتقال دهد . زمین باغ ملی تهران در جنب وزارت خارجه قرار داشت و در زمان وزارت اردشیر زاهدی ، دولت آنرا متصرف شد تا از برای هلیکوپتر جناب وزیر فرودگاه دایر کند . بعد از انقلاب به پافشاری مادرم زمین را پس دادند و بنای جدید کتابخانه و موزه ملی ملك در آنجا برپا شد . ۲۰۰
- ۳- وقفنامه شماره ۷۴۷۳ ، که بتاريخ ۱۳۲۵\۱۲\۱۰ در دفتر اسناد رسمی ۳۱ تهران ثبت شده است ،

شامل یازده فقره ملك واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۴۲۶-۳) .

- ۴- وقفنامه شماره ۸۷۱۰ ، که بتاريخ ۱۳۳۰\۱\۲۵ در دفتر اسناد رسمی ۷۷ تهران ثبت شده است ، در دو بخش ، اولی شامل بیست فقره ملك ، ۲۱۰ از جمله املاك معروف چناران و جمع آب ، و دومی شامل دكاكین واقع در بازار و سرای امیر ، واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۲۱-۱۱) .
- ۵- وقفنامه (بدون شماره) که بتاريخ ۱۳۳۱\۸\۱۳ در دفتر اسناد رسمی ۷۷ به ثبت رسیده است ، شامل سه فقره قنات و حق آبه و اراضی مربوطه ، واگذاری به "کلیه اهالی و ساکنین تربت شیخ جام" .
- ۶- وقفنامه شماره ۴۶۰۵۵ ، که بتاريخ ۱۳۳۴\۷\۱۰۵ در دفتر اسناد رسمی ۶ مشهد ثبت شده است ، شامل شش فقره ملك ، واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۳۱-۲۸) .
- ۷- وقفنامه شماره ۵۱۳۴۸ ، که بتاريخ ۱۳۴۰\۳\۲۷ در دفتر اسناد رسمی ۶ مشهد ثبت شده است ، شامل پانزده فقره ملك ، واگذاری به آستان قدس رضوی (ص ۴۳-۳۹) .

پس وقفنامه ها بوضوح مشخص میکنند که آنچه که در زمان سلطنت رضاشاه وقف شده است فقط ملك کتابخانه قدیم بوده و وقف املاك خراسان کلاً بعد از استعفای او از سلطنت بوده است . گو اینکه رضا شاه با حاج حسین آقا بد بود ، ۲۲۰ ولی آقا بیدی نبود که از این بادها بترسد ، سرد و گرم روزگار را چشیده بود و اگر زورمندی بمالش دست اندازی میکرد ، با او در میافتاد تا تماماً پس بگیرد چنانکه در اولین مسافرت او بفرانسه ، حام خراسان ، نیرالدوله ، بتغلب کلیه املاك خراسان او را ضبط میکند و او بعد از مراجعت از فرنگ از چنگش در میاورد . در مورد اختلافش با دولت به تقی زاده گفته بود "چهل سال است که با دولت مرافعه دارم ، چهل سال دیگر هم ادامه میدهم" . گرفتن زمین باغ ملی تهران در زمان رضاشاه ، خود بهترین گواه این موضوع است . بجای اینکه اراضی حاشیه خیابان در بند را به رضاشاه یا دولتش هبه کند ، با زمینی شاید بهتر معاوضه نمود .

در وقفنامه اول ذکر شده بود تأمین هزینه کتابخانه از محل موقوفاتی که بعداً تعیین میشوند خواهد بود ، پس حاج حسین آقا ، از همان ابتدا نیت وقف املاك را داشت ولی میزانش نامشخص بود . موقوفات سنوات بعد هم مؤید این اند که در بدو امر قصد وقف کلیه املاك را نداشته بلکه بتدریج بآن سمت کشانده شده است . نداشتن اولاد ذکور مسلماً تأثیر بسزایی در این امر داشت ولی ایجاد دو بیمارستان کوچک ، یکی در چناران و یکی دیگر در تربت جام که در وقفنامه ۱۳۲۵ پیش بینی شده بود ، موجب شدند که بیش از پیش به مؤسسات عام المنفعه و ابواب البری که بر جا میگذاشت بیاندیشد ، تا جایی که فقط پنج ملك برای پنج دخترش باقی گذاشت و بقیه را کلاً وقف کرد . و چون ملکی باقی نماند بصرافت توزیع اراضی شهری بکارمندان اداره فرهنگ خراسان افتاد . مردی که احساسات درونی خود را هیچگاه بروز نمیداد ، در مراسم قدردانی که فرهنگیان برایش برپا ساختند ، در حالی که اشک شوق میریخت ، بی اختیار این شعر را برایشان خوانده

بود :

یا عین قد صار البکا لک عادتاً تبکین فی فرح و فی احزان

(ای چشم ترا گریه چنان عادت شده که در شادی و غم همچنان اشک میباری)

رضایت خاطر می که کار خیر بیار میاورد خود مهمترین انگیزه ادامه در آن راه است، پس اندکی بعد تتمه اراضی وکیل آباد را به کارمندان اداره پست و تلگراف اهدا کرد.

حاج حسین آقا ارادت قلبی بحضرت ثامن الائمه داشت ولی نشیب و فراز زندگی بدو آموخته بود که در بلوا و آشوب، موقوفاتی که زیرکف آستان قدس باشند از امنیت بیشتری برخوردار خواهند بود. ۲۳۰. موقوفات به آستانه اجباراً تحت قیمومیت متولی قرار میگیرند ولی حاج حسین آقا در وقفنامه‌ها ناظر استصوابی تعیین کرد تا دست و پای متولی را ببندد و او را مقید به اجرای شرایط وقف کند. باستثنای وقفنامه آخر، در همه جا دو ناظر استصوابی تعیین کرد تا حل و فصل مشکلات به اکثریت آراء باشد. و تصریح کرده بود که رأی متولی با یکی از نظار، یا رأی دو ناظر قطعی خواهد بود. این رویه را در وقفنامه ردیف ۵ نیز بکار برده بود با این تفاوت که در برابر متولی آستان قدس که او را متولی موقوفات تربت جام قرار داده بود، دو ناظر یکی از "قسمت اهل تسنن و دیگری از قسمت شیعه" گماشته بود تا باز با اکثریت آراء اتخاذ تصمیم کنند.

او در زمان حیات خود مجموعه وقفنامه‌هایش را دوبار به چاپ میرساند، بار اول بفارسی بار دوم بفارسی و انگلیسی، و توضیح میدهد که "بارها اندیشه کردم که شاید بمروور دهور، اصول وقفنامه‌های تقدیمی بعتبه عرش درجه علیّه رضویه ارواحنا فداه از میان برود و یا خدای نخواستہ متولیان بعدی شروط و مصارف را تغییر دهند، و چون اصول و کلیه اسناد به آستانه مقدسه تقدیم و کسی را بر آنها وقوف نه، بر آن شدم که تمام وقفنامه‌هایی که تا این تاریخ در محاضر رسمی تنظیم و تقدیم شده و صیغه وقف جاری گشته و بتصرف وقف درآمده اکنون نیز در تصرف وقف است چاپ کرده در دسترس عموم گذارم تا همه بر آنها واقف و در آتیه از تغییر و تبدیل مصون...". علی‌رغم این محکم کاریها، خواسته‌های واقف تا امروز نادیده گرفته شده و سرپستی موقوفه نابسامان است. در وقفنامه ۱۳۳۰ نیم عشر از عواید خالص موقوفات برای خرید کتاب منظور شده است، ولی ۲۸ سال پس از او حتی یک نسخه خطی جدید بخزانة کتابخانه وارد نشده است.

بهنگام فوت ایشان حسن زاهدی استاندار خراسان و نایب التولیه بود. موقوفات و کتابخانه را سریعاً متصرف شد و در اولین برخورد با مادرم که در همه وقفنامه‌ها (بجز ردیف ۵) بنظارت استصوابی نامیده شده است، منکر حق دخالت او در امور موقوفه و کتابخانه شد. توصیه بنده این بود که بر علیه نایب التولیه اقامه دعوا نکنند. آزمون، و قبل از اینکه تهران مبدل به گورخانه شهدا بشود، نام کوچه ما

خوشبین بود (اکنون شهید محمدی است)، و وزیر سابق عدلیه، دکتر خوشبین در همسایگی بود. قرار شد جلسه‌ای در منزل ایشان با حضور چند صاحب نظر تشکیل شود. زعمای قوم مادرم را برحذر داشتند که دعوای ضد نایب التولیه بمثابه دعوای با متولی یعنی شاه است. هر چه گفتم خاطی شخص نایب التولیه است و دعوای با اسم او، هر که تعبیری دیگر میکند خود داند، مسموع نیافتاد، چون روش مادر پایداری و پافشاری است و نه مجادله و معارضه. بعد از انقلاب باز همان آش بود و همان کاسه. آستانه بتیول آقای طبسی در آمد و ابواب جمع ایشان منکر این شدند که تصمیم متولی مشروط به تصویب ناظر استصوابی است و بتنهایی بی اعتبار است. مجدداً توصیه کردم که برعلیه متولی اقامه دعوا بکنید، گفتند که محکمه‌ای نمانده که برعلیه او رأی بدهد. جواب دادم اگر محکمه رای نداد به مستأجرین بنویسید که چون مخارج موقوفات بتصویب ناظر نرسیده است، و متولی از شرایط وقف عدول کرده است مستحق دریافت مال الاجاره نیست و اگر بپردازند شریک جرم محسوب خواهند شد. ولی مادر رویه خود دارند و مطابق آن عمل میکنند.

خاتمه

سخن بدرازا کشید اما دریغ آمد که پایانش دهم و وصفی از حالات عبادت حاج حسین آقا نگفته باشم، از آن چهره‌ایکه بهنگام نماز نور روحانیت میبارید و از آن صدایی که در موقع ذکر طنین اخلاص میدمید. بارها پدرزرگ را در آن حال دیده بودم و همیشه تحت تأثیر آن قرار گرفته بودم. ابوحامد محمد غزالی گوید که چون راه حواس بسته شود راه دل باز شود. ۲۴۰ شاید که از دست دادن حواس بینایی و شنوایی، استغراق او را در بحر عبادت آسان میکرد. اما بهر دلیل که بود، خواه ذاتی خواه اتفاقی، نمازش از روی خلوص نیت بود و نه تظاهر، ذکرش بمنظور تزکیه نفس بود و نه غلو در فریضه. مهمتر آنکه چون از خلوت عبادت بدر میامد مردی دنیایی بود که نه اطرافیان را حکم میکرد که فرایض دین را بجا آورند و نه حتی توقعی چنین داشت. او اسلام را در تسلیم میشناخت و نه در تهدید. روانش شاد باد که چهره نورانیش بر لوح دلم صورتی از اسلامی که میتواند باشد نقش کرد و نه اسلامی که متشرعین امروزی به ضرب تازیانه بر مردم تحمیل میکنند.

یادداشت‌ها

- ۱- يك دانگ ونيم مشاع از سه دانگ مشاع از شش دانگ سرای امیر را بعدها نوه حاج مهدی یعنی حاج حسین آقای ملك، به همراه کتابخانه وقف آستان قدس میکند، رك، وقفنامه ۸۱۹۴ مورخ ۱۳۱۶\۸\۶ دفتر اسناد رسمی ۲۸ تهران.
- ۲- غلطی مشهور است که عمده خاك ایران را فتحعلیشاه به اجنبی داد حال آنکه وسعت اراضی که بزمان ناصرالدین شاه از دست رفت بمراتب بیشتر بود. رك به نقشه ص ۲۷ در
.....
- ۳- دانشنامه ایرانیکا، جلد ۳، ص ۶۹۹، بانك شاهنشاهی متعلق به انگلیس را مقصر می‌شناسد.
- ۴- مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، قرون ۱۴-۱۳-۱۲، تهران ۱۳۴۷، جلد ۳، ن ۱۴۱-۴۲.
- ۵- بامداد، جلد ۳، ص ۱۴۳. در واقعه رژی، ملك التجار حتی دوستی با اتابك را نادیده گرفته، مخالفت خود را ادامه داد.
- ۶- بامداد، جلد ۱، ص ۳۳۵
- ۷- پافشاری ملك التجار و حاج میرزا حسن آشتیانی، میرزای شیرازی قبلاً تلگرافی به شاه فرستاده بود و از مداخله خارجیان در امور مملکت و مخالفت ایشان با مسلمین اظهار نارضایتی کرده بود، بامداد، جلد ۱، ص ۳۳۷ بنقل از اعتماد السلطنه. علیرغم این، میرزای شیرازی حاضر نشد صریحاً فتوایی صادر کند
- ۸- بامداد، جلد ۳، ص ۱۴۱.
- ۹- تبعید به اردبیل بسعایت امین الدوله (پدر بزرگ دکتر علی امینی) بوده است. اصل قصیده بالغ بر یکصد بیت است و چنانکه خودش اشاره کرده سبکش متأثر از منوچهری است. شعری دیگر دارد بمناسبت تبعید در ری، که محمود فرخ در سفینه خود (چاپ مشهد، ۱۳۳۲، ص ۶۱) به طبع رسانیده است.
- ۱۰- فرخ، سفینه، ص ۱۹۸: مرا کاظم زگفتار پدر خواندیکی چامه چو آب اندر روانی
- ۱۱- منظور از حاجی رحیم، پدر علی آقا اتحادیه است که اخیراً فوت شد و منزلش محل فیلمبرداری "دایی جان ناپلئون" بود. خود حاج رحیم فرزند حاج لطف علی اتحادیه فوق‌الذکر است
- ۱۲- آیت‌الله کاشف‌الغطا که مقیم نجف بود و فارسی کم‌میدانست شعر سعدی را که میگوید:
عاقلان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی
واضحاً تحریف کرده است و معذک مدعی است که "اصلحت ما سهی قلم فیه" یعنی آنچه را که قلم (پدر بزرگ) به سهو نگاشته او اصلاح کرده است. و اما عربی او هم مانند بسیاری دیگر، نه چنگی بدل میزند و نه خالی از اشکال است

